

جوانان امروز و نسخه های غربی

<"xml encoding="UTF-8?">

جوان امروز چه مشکلی دارد؟

اصولا این مسائل در چه جوامعی به ظهور می رسد؟

در جوامع غربی در خصوص این معضل چه چاره جویی ها شده است؟

و بالاخره اسلام و جوامع اسلامی چه راه کارهایی برای نسل امروز ارائه می کنند؟

پاسخ به این پرسشها توسط استاد محمدتقی مصباح یزدی در کنفرانس علمی دانشگاه شریف تهران ارائه شد. آنچه می خوانید گزیده آن مباحث است. دوام توفیق ایشان را از خدای بزرگ خواهانیم و شما را به مطالعه این مقاله فرا می خوانیم.

نشریه کوثر

مشکلات جوانان

عامل اصلی؛ تضاد فکرها و عقیده های دینی و مذهبی است که در جامعه وجود دارد. جوانان با این اختلافها و تضادها آشنا می شوند و در ذهنشان سوالهایی پدید می آید مبنی بر اینکه در بین این افکار و عقاید کدام را برگزیند؟ اگر نتوانند به این سؤال پاسخ قانع کننده ای بدهند، دچار سرگردانی می شوند و در صورت شدت این وضعیت به بحران اعتقادی دچار می شوند.

بنابراین اگر جامعه ای بسته و یکپارچه بود، که چندان ارتباطی با فرهنگ و تمدن پیرامون خود نداشته باشد و یک سلسله افکار و اعتقادهای سنتی که در میان آن جامعه جاری است، پایدار خواهد ماند. نسل جوان هم بر اساس همان افکار و عقایدپرورش پیدا می کنند. خواه عقاید حق باشد، خواه باطل. به هر حال مشکل و بحرانی پیش نخواهد آمد.

ولی امروزه اکثر قریب به اتفاق جوامع دنیا با هم ارتباط فرهنگی دارند و ازافکار و آراء و عقاید همدیگر مطلع می شوند و طبعا این مساله در همه جوامع پیش می آید. البته در داخل یک جامعه هم ممکن است ادیان، مذاهب و عقاید مختلفی وجود داشته باشد که موجب تضاد فکری نوجوانان و جوانان شود.

جوان از یک طرف آغاز استقلال فکریش هست و می خواهد حق و باطل را از هم تشخیص دهد، و از طرف دیگر رسوب عقاید سالمندان را ندارد، ذهنش انعطاف پذیرتر است.

این است که بیش از سایر گروههای سنی تحت تاثیر عقاید و افکار دیگران واقع می شود و در معرض تضادهای عقیدتی و احیانا بحرانهای فکری قرار می گیرد.

لذا این موضوع را به عنوان مشکل جوانان مورد توجه قرار می دهیم. و می پرسیم اینگونه مشکلات فکری و عقیدتی که برای جوانها پیش می آید، علتش چیست؟ چگونه می شود با آن مبارزه کرد و این مشکل از چه راهی باید حل شود؟

شناخت عوامل

هر چند عامل کلی؛ تضاد عقاید، افکار و فرهنگهاست. اما می توان این عامل را در سه عامل جزئی تر مشخص کرد.

1. تضاد در مسائل دینی

گاه تضاد بین عقاید دینی خانوادگی با عقاید دینی دیگران مطرح می شود.

فرض کنید شخصی در خانواده مسلمانی متولد می شود، آنگاه با دوستان، همکلاسان و همکاران که از مذاهب دیگری مثلا مذهب مسیحی هستند تماس می گیرد، این تضاد صرفاً در زمینه مسایل دینی است. یعنی برخورد دو نوع معتقدات دینی، برای چنین جوانی این مساله مطرح می شود که آیا توحید حق است یا تثلیث؟ هر کدام برای خودشان دلائلی دارند.

2. تقابل مسائل دینی و علمی

قسم دیگر از تضادها، برخورد دینی با دستاوردهای علمی است. ممکن است جوانی در محیط خانواده اعتقاداتی را پذیرفته باشد. وقتی وارد محیطهای علمی و دانشگاهی می شود، با یک سلسله نظریات و آراء علمی آشنایی می شود و درمی یابد که بین آراء علمی و معتقدات مذهبی چندان سازگاری وجود ندارد. حاصل اینکه یا باید اعتقاداتی را که به عنوان اعتقادات مذهبی بوده، نگهدارد و عقاید علمی را رد کند و یا برعکس. البته اکثراً به خاطر گرایش و جاذبه مسایل علمی و مخصوصاً جو علمی محیطهای آموزشی عقاید مذهبی که مخالف نظریات علمی باشد، تحت الشعاع قرار می گیرد و ممکن است موجب بحرانهایی هم شود.

3. تقابل با ارزشهای موجود در جامعه

نوع دیگر تمایلاتی است که در جامعه وجود دارد. قسم اول بین دو دسته از عقاید دینی بود. قسم دوم بین عقاید دینی با نظریات علمی، اما قسم سوم بین عقاید و ارزشهای دینی از یکسو و ارزشها و تمایلات اجتماعی از سوی دیگر است که برای این فرض هم مثالهای زیادی می توان در نظر گرفت. هر کس بر اساس تربیتهای دینی که در محیط خانواده عرضه می شود، یک سلسله رفتارهایی را به عنوان کار خوب و متقابلاً کارهای دیگری را به عنوان کارهای بد می پذیرد. اما وقتی وارد اجتماع می شود یا ارزشهای مخالف به او عرضه می گردد (یعنی به او گفته می شود که چیزهایی را که شما خوب می دانید بد است و آنچه را بد می پنداشتید، خوب است) عملاً یک سلسله ارزشهایی که با معتقدات دینی او سازگار نیست، ترویج می شود. و یا لاقلاً به این شکل هست که محیط جامعه تمایلاتی را در جوان برمی انگیزاند که ارضاء آن تمایلات با معتقدات دینی سازگار نیست. جو جامعه به گونه ای است که غرایزی را تحریک می کند، میلهایی را برمی انگیزاند، کششهایی را در انسان به وجود می آورد. سائقه هایی در روح شخص پدید می آورد و او را به طرفی می کشاند که بر خلاف جهت حرکتی است که می بایست بر اساس معتقدات دینی انجام گیرد.

یعنی دین می گوید: چیزهایی حرام است اما جامعه آنها را ترویج می کند یا جو جامعه طوری است که انگیزه هایی برای انجام آن کار حرام وجود دارد. شهوت و غریزه جوان را تحریک می کند و او را به سوی کارهای حرام می کشاند. این هم عامل سومی است تا جوانی که هنوز عقاید دینی در او رسوخ نکرده، دچار اضطراب و آشفتگی بشود و با خود زمزمه کند به وجود این میل شدید که به این کار دارم، چگونه بپذیرم که کار بدی است؟ با وجود اینکه این کار در جامعه پذیرفته شده است، چگونه از آن اجتناب کنم؟ آیا واقعا بد است؟ حال اگر نتواند پاسخ صحیحی به این سؤال بدهد، تدریجاً به حالت سرگردانی می افتد و نتیجتاً یا عقاید دینی خود را انکار می کند و یا

دچار بحران و اضطراب روحی می شود. به عبارت دیگر جوان همواره در بین یک کشش دینی و یک کشش اجتماعی در حال تضاد است.

شاید بیشترین جوامعی که دچار این مشکلات از سنخ مشکلات عقیدتی و دینی شده اند، جوامع غربی (بعد از دوران رنسانس) باشند. در قرون وسطی عقاید حاکم در کشورهای غربی مسیحیتی بود که کلیسا و عمدتاً کلیسای کاتولیک ترویج می کرد.

البته در بعضی از کشورها کلیساهای ارتدکس هم فعالیت داشتند و برخی از کلیساهای دیگر که حالا منقرض شده اند. مسایلی را به عنوان عقاید دینی به مردم ارائه می کردند و عمده جوامع غربی هم تابع این مذاهب بودند. اما از دوران رنسانس به بعد اکتشافات علمی جدید نوعی تضاد بین عقاید مذهبی که کلیسا عرضه می کرد، با نظریات علمی که دانشمندان ارائه می کردند و احیاناً به اثبات می رساندند، ظاهر شد و موجبات بحران فکری و دینی در میان مردم اروپا و بخصوص قشر جوان فراهم آورد.

تسامح، نسخه ای که غرب می پیچد

اول قلمرو دین را از قلمرو علم جدا کردند آنگاه گفتند ما مسایلی داریم که باید از راه علم حل بشود و دین حق اظهار نظر نسبت به این مسائل را ندارد.

قلمرو دین لاهوت و مسایل الهیات است. خدا، فرشتگان، قیامت و موضوع هایی از این قبیل. اما مسایلی که مربوط به زندگی این جهان است، باید با سرانگشت علم حل شود. بنابراین بین دین و علم تضادی بوجود نخواهد آمد.

این راه حلی بود که برای بخش دوم از مشکلات عقیدتی و دینی جوانان به کار گرفته شد. اما قسم سوم (اختلاف بین دین و ارزشهای دینی با ارزشهای اجتماعی) عمدتاً در مسایل حقوقی و قانونی ظهور پیدا می کرد؛ مثلاً معاشرت زنی که شوهر دارد با مرد دیگری یا برقراری روابط جنسی بین یک زن بیگانه با مرد بیگانه، این از نظر دین ممنوع است.

غالب ادیانی که ما می شناسیم، ارتباط جنسی رامحدود می کنند اما تمایلاتی در جوامع وجود دارد که این مرز شکسته شود و مخصوصاً از آن وقتی که جوامع رو به صنعتی شدن رفتند و شرکت زنها در کارخانجات و اجتماعات زیاد شد، این مسایل بیشتر مطرح شد. برای این مشکل هم راه حلی شبیه تفکیک قلمرو دین از علم پیدا کردند و گفتند دین راجع به مسایل زندگی دنیاکاری ندارد. این مسایل مربوط به قانون است. دین در امور قانونی و حقوقی نباید دخالت کند و هر جامعه ای باید قانون خودش را به دلخواه خودش وضع کند هرچه اکثر مردم پسندیدند ارزش مثبت و هر چه را اکثریت رد کردند، ارزش منفی می شود. بنابراین اگر در جامعه ای روابط جنسی بین دو هم جنس هم مطلوب واقع شدو اکثریت جامعه آن را پذیرفتند، هیچ مانعی ندارد. آن کسانی که دلشان می خواهد خیلی مقید به دین باشند، در محیط خانواده خودشان این کار را نکنند و الا از نظر قانونی اشکالی ندارد. خلاصه اینکه دین فقط برای یک سلسله مراسم عبادی مثل دعا و نماز ماند و ازمسایل جدی زندگی (مربوط به علم یا قانون و ارزشهای اجتماعی) شد.

تدریجاً برای این مسایل فلسفه هایی نوشتند و مورد بحث قرار دادند به این صورت که اصولاً ارزشها، باید و نبایدها با واقعیات سر و کاری ندارد اینها یک سلسله مسایل سلیقه ای است. کسانی که خوششان می آید، ارزشی را می پذیرند، کسانی که خوششان نمی آید، ارزش دیگری را می پذیرند.

همانطوری که مردم سلیقه های مختلفی در انتخاب رنگ لباس دارند، ارزشهایی هم که حاکم بر جامعه است از قبیل گرایشها، میلهها و سلیقه هایی است که افراد و جوامع در آن مختلفند هر جامعه ای آنچه تمایل دارد به عنوان یک ارزش مثبت معرفی می کند و از آن تبعیت می کند. بنابراین ارزشهای اجتماعی اعم از ارزشهای رسمی و اخلاقی، حقوقی و قانونی و آداب و رسوم از این قبیل است و نباید بر سر آنها دعوا کرد. طبعاً آن جاهایی که در محل مشاجره و کشمکش قرار می گیرد، مسایل حقوقی و قضایی است، که باید در آنها تابع اکثریت بود اما جاهایی که محل مشاجره نیست، باید به افکار همدیگر احترام گذاشت و هر کس در چارچوب زندگی شخصی خود می تواند به هر چه می خواهد، عمل کند و اگر کار به مشاجره کشید، باید ارزشهایی که اکثریت مردم می پذیرند، حاکم و داور باشد؛ یعنی قانون تابع رای اکثریت مردم است. اما در آنجا که مسایل اجتماعی مطرح نیست، افراد می توانند طبق سلیقه های جمعی خودشان با هم کنار بیایند و آنجایی هم که قانون نیست، هرکسی آزاد است بر اساس سلیقه خود عمل کند.

پس این دو قسم اختلاف و تفاوت تضاد دین با علم و دیگری تضاد دین با ارزشهای پذیرفته شده از طرف جامعه که در مسایل دین پیش می آید، راه حل اصولی پیدا کردو تنها اختلافهایی ماند که بین ادیان وجود دارد. در یک جامعه ای ممکن است چند مذهب که هر کدام طرفداران پر و پا قرصی دارند، وجود داشته باشد در این جامعه اختلافات مذهبی نمود خواهد یافت و طبعاً بیشتر از همه در نسل جوان می توان اثرش را دید زیرا این اختلاف آنها را دچار حیرت و سرگردانی می کند و احیاناً به بحران می انجامد.

حال چه باید کرد. در پاسخ گفتند اساساً وقتی دین از واقعیات زندگی جدا شد، ازسنگ همان سلیقه ها و ارزشها می شود، پذیرفتن دین مانند پذیرفتن یک واقعیت علمی و یک واقعیت عینی نیست زیرا چیزهایی را که در عالم می پذیریم دو دسته هستند.

یک دسته واقعیاتی است که صرفنظر از شناختها و عحیده ما وجود دارد ماه و خورشید در آسمان هستند زمین به دور خورشید می چرخد اینها واقعیات خارجی است و باید علم ثابت کند اما گاهی چیزهایی را می پذیریم که جنبه شخصی و درونی دارد. ارزشها مطلقاً از این گونه هستند.

بسیاری از زیباییهایی که ما برای اشیاء قائل هستیم، جنبه شخصی دارد. شاهدش این است که نسبت به اشخاص و اصناف مردم، فرق می کند.

ممکن است کسانی چیزی را زشت بدانند و چیز دیگری را زیبا بدانند. ولی ما ازآن بدمان بیایم. پس پسندیدن و درک زیبایی امری روانی و شخصی است. دین هم ازهمین قبیل است. باور قلبی است و نمی شود برای کسی اثبات کرد. پس دین عینیت، خارجیت و موضوعیت ندارد. آنها گفتند مسایل عقیدتی از سنگ ایمان است نه ازسنگ علم. ایمان جنبه شخصی دارد و نمی شود برای آن دلیل اقامه کرد. کسی دلش به این خوش است که معتقد به خدای یگانه باشد و یکی دیگر خوشش می آید به دو خدا قائل باشد؛ یکی خدای خیر و دیگری خدای شر.

در معتقدات ماوراء طبیعت هم همین طور است یا اصلاً ماوراء طبیعه ای در کار نیست در این صورت مردم نباید با هم مجادله کنند چون نمی شود اثبات کرد، دلیل علمی ندارد چون علم مخصوص به تجربیات است و آنچه قابل تجربه نباشد و قابل ارائه به غیر نباشد، از قلمرو علم خارج است. وقتی دین از قلمرو علم خارج شد دیگر جایی برای دعوا نمی ماند و دین امری شخصی می شود، هر کسی هر چی خوشش آمد.

بر این اساس مساله تسامح در دین را ترویج کردند و این ابتکار را یکی از افتخارات فرهنگ خودشان قلمداد کردند که فرهنگ جامعه ما به قدری در سطح بالا واقع شده است که با همه ادیان به خوبی و خوشی می سازد و به

همه احترام می گذارد. عقیده هر کسی برای خودش مقدس و محترم دین هر کسی برای خودش محترم. در کلیسای خودش هر جوری می خواهد عبادت کند. مباحث متافیزیک به طور کامل از قلمرو علم و اثبات و تحقیق خارج شد و تفکر پوزیتیویسم جای تفکر متافیزیک را گرفت. مسائل دینی که از جمله مسائل متافیزیکی، است به عنوان مسائل غیرقابل حل به وسیله علم و غیر قابل حل یقینی قلمداد شد و اینگونه ترویج شد که همه ادیان با هم بسازند. این راه حلی بود که جوامع غربی بعد از رنسانس تا به حال برای حل تضادهای دینی جوانان چاره اندیشی کردند و به کار بستند، آنان روح تسامح را در مسائل دینی ترویج کردند و صدور فرهنگ غرب به جوامع دیگر.

روح تسامح دینی به جوامع دیگر از جمله جامعه ما سرایت کرد و به همان اندازه که ایران تحت تاثیر فرهنگ غربی واقع شده بود (به خصوص در پنجاه سال گذشته) تحت تاثیر این عنصر فرهنگی غرب نیز واقع شد و روح تسامح دینی کاملاً ترویج گردید.

اسلام چه می گوید

کسانی که کمترین آشنایی با الفبای اسلام و قرآن دارند می دانند که اسلام هیچ گاه آشتی بین توحید شرک و حق و باطل را نمی پسندد، درست است که در مقام دعوت به پیغمبر می فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» (سوره 16، آیه 125) و در مقام معاشرت می فرماید: هیچ مانعی نیست به دشمنانتان هم احسان کنید. با کفار و مشرکین هم با «نیکی» و «قسط» رفتار کنید.

اما از نظر فکری و عقیدتی آنچنان باید به دین خود قائل باشید که کوچکترین احتمال برای حقانیت مذاهب دیگر در دلتان پیدا نشود و در مقابل کسانی که رویاروی شما قرار می گیرند و در مسائل عقیدتی با شما مبارزه می کنند، با سرسختی تمام بایستید.

از اینروی خداوند در قرآن، سوره 60، آیه 4، می فرماید: «ای مسلمانها باید دراین جهت از حضرت ابراهیم و پیروان او الگو بگیرید. حضرت ابراهیم به مردم بت پرست فرمود ما از شما بیزاریم. بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی برقرار است تا هنگامی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.» و در سوره ممتحنه می فرماید: «اسوه حسنه» است برای شما حضرت ابراهیم که برخوردشان با مشرکین این چنین بود. با کمال صراحت گفت بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی برقرار است مگر اینکه ایمان به خدای یگانه بیاورید.

قرآن به مسلمانان می گوید شما باید به ابراهیم تاسی کنید. با این بینشی که اسلام به ما عرضه می کند و با این الگویی که برای ما معرفی می کند، آیا می توان حتی برای مذهب بت پرستی نوعی قداست قایل شویم و به عنوان یک عنصری در فرهنگ اصیل مردمان رنج دیده آن را مطرح کنیم و بگوییم که اینها دارای یک فرهنگ اصیل هستند استعمارگران آمدند اینها را از بین بردند و بتکده هاشان را خراب و اینها را از فرهنگ خودشان جدا کردند.

البته کسانی که به سرخپوستان آمریکایی یا به سایر کشورهای دیگر ستم روا داشتند، ظلمشان محکوم است اما این مجوز نمی شود که بت پرستی آنها را تقدیس کنیم و بگوییم این عنصری از عناصر اصیل فرهنگ اصیل اقوامی است پس ما باید به چشم قداست به اینها نگاه بکنیم. آیا این یک اقتباس از فرهنگ تسامح گرایی فرهنگ غرب نسبت به مسایل دینی نیست؟! این راه یک راه اسلامی به نظر نمی رسد که ما برای اینکه جوانان ایرانی دچار تضاد فکری در زمینه مسائل عقیدتی نشوند به آنها بیاموزیم که به همه ادیان احترام بگذارند، و ما فقط ارزشهایی عمومی را ترویج کنیم؛ راستگویی، درست کرداری، گفتار نیک.

کردار نیک، پندار نیک، همین ها، بقیه چیزها را بگذاریم مردم هر طوری که دلشان بخواهد، با آنها رفتار کند. این کار معنایش نفی اصالت دین است یعنی ما دین حق نداریم و اسلام و مسیحیت، در این جهت تفاوتی با هم ندارند.

نظیرش در مساله رابطه دین با ارزشها مطرح می شود که اموری شخصی است. می گویند بیخود زحمت نکشید همان طور که رنگ و سلیقه لباس برای هر کسی محترم است، ارزشهای اخلاقی و ارزشهای اجتماعی هم که منشا وضع قوانین حقوقی و قضایی و جزایی می شود، همین طور از امور دلخواه و پسند شخصی است و مبتنی بر حقایق نفس الامری نیست. تابع مصالح و مفاصد واقعی نیست و معنایش این است که اسلام، درواقع قانون و حکمی ندارد.

دیگر این اصلی که امروز در فرهنگ دنیا حاکم است و در علوم انسانی به عنوان یکی از محورهای مهم شناخته می شود که (انسان سالم انسانی است که با دیگران سازگار باشد چه انسان نرمال انسان بهنجار است که با همه خوب می تواند بسازد).

اصل این است، اما انسانی که می گوید: من معتقدم یک خدا هست و تو می گویی دو خدا، پس ما با هم دشمن هستیم «بدابینا و بینکم العداوه و البغضاء» (سوره 60، آیه 4) اینها در روانشناسی جدید انسانهای بهنجاری نیستند. (اسلام اینها را نمی پسندد می گوید: «قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم» همان طور که او بامشرکین گفت «بدابینا و بینکم العداوه و البغضاء ابدًا حتی تومنوا بالله وحده» (سوره 60، آیه 4) شما هم باید بگویید تا روز قیامت با مشرکین دشمنیم مگر به خدای یگانه ایمان بیاورند. دشمنیم دشمنی آشکار «بدابینا و بینکم العداوه و البغضاء» این هم ته دلش نبود، صاف گفت «قال لقومه» به مردم صاف گفت آهای مردم بت پرست من دلم از شما صاف نمی شود محبت شما در دل من نمی آید به خدای یگانه ایمان بیاورید وگرنه تا روز قیامت دشمن شما خواهیم بود. قرآن مامسلمانها می گوید شما باید از ابراهیم پیروی کنید و باید اینگونه باشید. فرهنگ غربی می گوید روح تسامح در دین باید آسان گیر باشید. هر کس هر دینی دارد مقدس است. دین یک موضوع سلیقه ای است. این راه حل با قرآن نمی سازد.

چگونه می توانیم با آنها که روح تسامح دارند، سازگار باشیم دین ما می گویند نسبت به مشرکین و دشمنان اسلام باید دشمن باشیم. آنها می گویند با هم مهربان باشید. می گویند اسلام مربوط به لاهوت است نه در سیاست حرفی دارد نه در اقتصاد، نه در علوم انسانی، نه در علوم تجربی. دین حق ندارد در قلمرو علم دخالت کند.

برای اینکه اروپایی ها گفتند و موفق شدند ما هم اگر بخواهیم دینمان محفوظ باشد. باید در علم دخالت نکنیم آیا اسلام همین را می گوید؟ یا اسلام می گوید «ولا یاتیه الباطل من بین یدیه و من خلفه»؟ (سوره 41، آیه 41) آنچه یقینا خدا و پیغمبر فرمودند و به عنوان بیان یک واقعیتی در دست مردم قرار داده اند، حق است ولو تمام عالم برخلافش را بگویند. یک روز تمام عالم می گفتند زمین مرکز عالم است ستارگان دور زمین می چرخند، قرآن گفت «کل فی فلک یسبحون» هر یک از این ستاره هایی را که شما در آسمان می بینید در فلکی شناور است در مداری می چرخد. این موضوع علمی است آیا موضوع لاهوتی است؟ مربوط به رابطه انسان بالاهوت است؟ قرآن فرموده و حق است. تمام عالم اگر جمع بشوند و بگویند علم اثبات کرده است که چنین نیست ما می گوییم قرآن درست می گوید شما اشتباه کرده اید. زیرا علم خدا نوسان ندارد. آنچه را خدا به عنوان بیان یک حقیقتی فرمود، آن عوض شدنی نیست. علم؛ البته آنچه به نام علم نامیده می شود، ممکن است عوض بشود یعنی فرضیات، تئوریه‌ها، نظریات تایید شده، گاهی هم بعد از مدتی، ممکن است معلوم شود تاییدها بیجا بود. فرضیات

ابطال می شود. اما وحی الهی هیچ وقت باطل نمی شود. مگر ما در فهمیدنش اشتباه کنیم یا روایتی که به پیغمبری یا امامی نسبت داده اند، در نقلش اشتباهی رخ داده باشد.

اما اگر چیزی دانستیم که خدا و پیغمبر و امام معصوم فرمودند، آن غلط نمی شود. پس راه حل اختلافی که بین علم و دین در مورد اسلام مطرح می شود این است که ما برویم یقینیات دین را بشناسیم. آنچه یقینیات قرآن و سنت است هیچ وقت اشتباه نمی شود. ممکن است، پیرایه هایی به عقاید دینی بسته شده باشد یا روایات نادرست در کتابهای روایتی وارد شده باشد. این مسائل هست، از دوازده قرن پیش علمای ما گفته اند و خیلی زحمت کشیده اند که روایت صحیح و ضعیف را از هم جدا کنند.

ولی به هر حال وجود روایات ضعیف در بین کتابهای روایتی را ما انکار نمی کنیم. ادعای ما این است که اگر دانستیم پیغمبر و امام سخنی فرموده اند (یعنی سندش قطعی بود) با هیچ علمی تضاد نخواهد داشت. مگر اینکه آن علم، علم نباشد.

تئوریهایی باشد قابل ابطال. در آن صورت وحی مقدم است. علم قطعی با دین قطعی، یعنی با اسلام قطعی، هیچ تضادی ندارد.

ما خیالمان از این جهت راحت است.

در مورد ارزشها، چه ارزشهای اخلاقی و چه ارزشهای حقوقی و اجتماعی و سیاسی طبق عقاید ما تابع مصالح و مفاسد واقعی و نفس الامری است و تابع میل و سلیقه اشخاص نیست. اگر تمام مردم کشوری مسلمان، بیایند به قانونی که برخلاف قانون خدا و پیغمبر است رای بدهند کمترین ارزشی نخواهد داشت.

آنجایی که قانونی از خدا و پیغمبر است چه کسی حق دارد مخالفت بکند؟

چگونه می توانند مصالح و مفاسد دنیا و آخرت رفتارها را کشف کنند.

کسی که راه خانه خودش را گم می کند می خواهد راه زندگی ابدی به مردم نشان بدهد؟ «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون»؟ (سوره 10، آیه 35) قرآن با عقل ما سخن می گوید. می گوید آن کسی که تاراهنمابیش نکنند راه به جایی نمی برد او اولی هست به رهبری یا کسی که جز به حق هدایت نمی کند؟

هر چه می گوید درست است، از چه کسی باید پیروی کنیم؟ از آن کسی که خودش احتیاج به راهنمایی دارد؟ کوری عصاکش کور دگر شود. کسی باید راه را به شمانشان دهد که خود بر همه حقایق آگاه باشد. راه را تا آخر خط ببیند. نه کسی که پیش پایش را هم درست نمی بیند.

ما انسانهایی که «ما اوتیتم من العلم الاقلیلا» (سوره 17، آیه 85)، پیش پایمان را هم درست نمی بینیم. چگونه می خواهیم همه مصالح و مفاسد راهی که به سوی ابدیت داریم را درک کنیم. پس این تضاد هیچ وقت به این صورت حل نمی شود. ما باید راهی پیدا کنیم که عقاید اسلامی به صورت منطقی و قابل قبول در دسترس جوانان قرار بگیرد. ما معتقدیم دین ما مطابق با فطرت عقل است. در تمام عقاید ما مطلبی که بر خلاف برهان عقلی باشد وجود ندارد «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» اما ممکن است در اثر مطالعات، یاتبلیغات مؤثر افکار غلطی در بین مردمی رواج پیدا کند. اگر گفتیم یک عقیده ای مطابق عقل و منطق و فطرت است، معنایش این نیست که همه بتوانند آن را صاف و صریح اثبات کنند. اثبات بسیاری از مسائل عقلی احتیاج به براهین پیچیده دارد.

مخصوصا رفع شبهات، (شبهاتی که مکاتب فلسفی الحادی ترویج می کنند، ممکن است درازدهان بماند. جوابش

را به آسانی نفهمند.) وقتی ما گفتیم اسلام دینی است منطقی، مطابق عقل و فطرت. معنایش این نیست که هر کسی در هر سنی با هر اندازه معلومات، می تواند تمام عقاید اسلامی را اثبات کند و به همه شبهات جواب بدهد.

آیا می شود دور جامعه اسلامی یک حصاری کشید که افکار بیگانگان وارد نشود؟ آیاجوانان این کتابها و افکار را نباید مطالعه کنند؟ نباید بخوانند؟ نباید بشنوند؟ مگر چشمها و گوشها و دلها به دست ماست؟ شبهات مطرح و کتابها نوشته یا از زبانهای خارجی ترجمه می شود. پس با انتشار علم و فکر که نمی توان مبارزه کرد و هیچ چاره ای جز اینکه ما بنیه علمی و فرهنگی خودمان را تقویت کنیم نمی ماند. تنها راه جلوگیری از مفاسد عقیدتی و اخلاقی و فکری جوانهای ما تقویت بنیه فکری و علمی آنهاست. البته این کار مسایل جنبی هم دارد. که محافظتهایی می بایست در ضمن آن باشد. هر شبهه ای را در هر جایی نباید مطرح کرد، آنهایی که اهل تعهدند و خودشان را در مقابل خدا مسوول می دانند در محیطی که نمی توانند، خودشان جواب شبهه را بدهند، نباید شبهه را مطرح کنند.

برخورد ما باید مسوولانه باشد. ببینیم با افکار دیگران چه می کنیم. وقتی شبهه ای را در ذهن جوانی به وجود آوردیم که هنوز خود، قدرت جوابگویی به این شبهه را نداریم. ذهنش مشوش می شود و ممکن است در اصل دینش شک بکند.

امروز در فرهنگ دنیا این نکته مطرح است که جوان باید آزاد باشد. اما تا چه اندازه؟ تا آنجا که برود و خودش را توی چاه بیندازد؟ القای شبهه ای که اساس دین را در ذهن جوانها متزلزل می کند، به منزله انداختن جوان در آتش است.

استادی که شبهه را القا می کند ولی جوابش را نمی داند باید جواب شبهه را یادبگیرد. آنگاه در کلاس درس القا کند. بالاخره این واکسن (تقویت مبانی فکری) می بایست تزریق بشود، مسایلی هست که جوابهای متعددی در سطحهای مختلف دارد. در سطحهای نازل برای کسانی که فکرشان کوتاهتر است، در سطحهای متوسط برای کسانی که یک مقدار ورزیده شده اند و در سطحهای عالی علمی برای برجسته ترین دانشمندان و فیلسوفان دنیا. کلام در این است که این واکسن را می بایست تکثیر و بعد تزریق کرد. این معلومات در پیش همان چند نفری که گوشه و کناری می دانند، نباید ذخیره بشود. باید چاره ای اندیشید تا این معلومات به صورتی قابل تزریق و قابل عرضه به سطوح مختلف جامعه باشد.

اسلام در مقابل مخالفینش داد می زند «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» اگر راست می گوئید دلیل بیاورید. برای خدایش، توحیدش، برای مسایل مختلفش دلیل می آورد. براهینی در خود قرآن آمده. بسیاری از براهین در روایات و سنن آمده است. ما مطلب بی دلیل و بی برهانی نداریم و چیزی بر خلاف برهان و منطق هم ارائه نمی کنیم. جوانهای دانشگاهی بیشتر در معرض خطرهای فکری و عقیدتی قرار دارند. می بایست واکسینه بشوند. اما برنامه دانشگاهها چنین اجازه ای را نداده است. در گذشته به هیچوجه نبود. امروز هم که قدمهایی برداشته شده تا یک سلسله مسایل عقیدتی و اسلامی در دانشگاهها تدریس بشود، نقصهای زیادی دارد. بالاتر از همه انگیزه پژوهش و تحقیق در جوانان باید رشد کند. باید نسبت به مسایل دینی حساس بشوند. برخلاف آن روح تسامحی که در غرب ترویج می شود. که نسبت به مسایل دینی بی تفاوت باشید.

شما باید در مقابل عقاید ضد اسلامی حساسیت داشت. باید دانست سعادت دنیا و آخرت در پذیرفتن اسلام و شقاوت دنیا و آخرت دیگران در انکار اسلام است. این روح اسلام است.